

بقلم : آقای طاهری شهاب

استاد عسجدی

یکی از کواکب سبزه آسمان ادبیات ایران در دوران غزنوی که آثارش دستخوش حوادث زمان شده و امروزه جز ایات پراکنده ای از او در تذکره ها و سفینه ها چیزی بجای نمانده استاد عسجدی میباشد. محمد عوفی در لباب الباب جلد ۲ صفحه ۵۰ طبع لیدن هالیند اسمش را حکیم ابو نظر عبدالعزیز بن منصور و از اهالی مرو مینگارد. دولت شاه سمرقندی مولدش را از خطه هرات مینویسد.

آذر در آتشکده او را از شاگردان عنصری دانسته ولی صاحب مجمع الفصحاء در عنوان همراه اسم مروی «القرزینی» را بدون ذکر سندی نوشته و او را از اقران حکیم عنصری و فرخی و استاد فردوسی و سایر شعرای دربار سلطان محمود غزنوی مینگارد و میگوید از شعرای مشهور و بلند پایه غزنه و از مشاهیر دربار بود و همو مینویسد: اگر چه کلامش مقبول عوام گشت ولی الان دیوان شعرش از عرصه بسیار ناپیداست، در کلام خود روش استادانه و پختگی تمام دارد، بلندی و سلامت در نظمش توأم است.

عوفی مینگارد: مقبول حضرت یمین الدوله بود، نقد سخن او در بازار دولت این شاه نیک رایج و اکثر قصاید او مانند عنصری در مدح سلطان محمود و مشتمل بر فتوحات و جهانگیری این سلطان نیرومند است ولی متأسفانه دیوان درست و مرتبی از حضرتش نمانده است و اشعار پراکنده در تذکره ها و فرهنگهای فارسی از او باقیست بسیار قلیل و اندک است.

دولت شاه مینویسد: دیوان عسجدی متعارف نیست اما سخن او در مجموعه ها و رسائل فضلا مسطور و مذکور است.

استاد فتح الله شبیبانی در یاد داشتهای خود مینگارد: در آن حضرت قربتی

بکمال و مرتبتی عظیم داشته و از سلطان صلوات وافر و عطاهای جزیل یافته و او شاعری شیرین سخن و حکیمی دانشمند است و در آن حین که سلطنت سوزمنات را فتح نموده هریک از شعرا فتنه‌نامه طراز کردند و استاد عسجدی نیز قصیده بر طرازید در دیباجه شاهنامه بایسنغری که افسانه ملاقات فردوسی را در باغ غزانه با شعرای دربار محمود ذکر میکند مینگارد :

حضرات از این مهمان ناخوانده درهم شدند و اورا مالع آزادی خود تحویل کردند و لذا برای خلاصی از او بر این اتفاق نمودند که رباعی طرح کرده هر کدام یکمصرع آنرا بگویند چنانچه او هم يك مصرع گفت و برا بپذیرند و الا خود سرافکنده شده بی کار خویش خواهد رفت ، عنصری ابتدا کرده گفت : - چون عارض تو ماه نباشد روشن فرخی گفت : - مانند زخت گل نبود در گلشن - عسجدی گفت : - هر گانت همی گذر کند از جوشن - فردوسی گفت : مانند سنان کیو در جنک پشن

در همان دیباجه مرقوم است که سلطان محمود از تواریخ ملوک عجم هفت داستان اختیار کرده بود و به هفت شاعر داده بود که هریک داستانی از آنرا بنظم آورند و شعر هر کدام که خویش باشد اتمام کتاب (شاهنامه) عبده او کنند و نام شعرا اینست ، عنصری ، فرخی ، زینتی ، عسجدی ، منجیک چنگزن ، خرمن ، ترمذی و بسکر . شبلی نعمانی در شعر المعجم عین اینداستانها را انگاشته ولی از آنجایکه نویسندگان دیباجه بایسنغری نگارشان متکی بسند و مأخذی نیست دارای ارزش تاریخی نبوده و بعلاوه در کتابها و تذکردهای نزدیک بعصر فردوسی چنین داستانی مذکور نشده و امروزه تبعات عمیقه دانشمندان عکس قضایای مذکوره را ضمن تحقیق در روحیه سلطان غزنوی و آثار استاد طوس ثابت کرده است .

عوفی و امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم و عبدالرحمن جامی در بهارستان وفات عسجدی را در سال ۴۲۲ ه . ق - بدوران سلطان محمود ذکر کرده اند ولی هدایت در مجمع الفصحاء فوت استاد را در ۴۳۲ ه . ق - در عصر سلطان مسعود مینویسد . از اشعار او آنچه در کتب و سفینه‌ها گرد آورده بالغ ۹۴ بیت است که به ترتیب حروف تهجی با ذکر مأخذ ذیلا ثبت و از دانشمندان متوقع است چنانچه

آثار دیگری از استاد دارند از نشر آن در مجله ارمغان دریغ نفرمایند تا شاید بتوان جزوه مستقلى از اشعار او را طبع و نشر و از حوادث بعدى مصون نگاهداشت.

در تعريف شمع گوید

برمن آمد و آورد بر فروخته شمع
چو طبع مردنشاطى چو جان مرد ايب
نبود زهره باطف هوا بشکل شهاب
بشبه نيزه بلون قلم بشکل قضيب

در جود ممدوح گوید

به بخشش کف او ساعتى وفا نکند
اگر ستاره درم گردد و فلک ضراب

در تفضل گوید

بر خيز و بر افروز هلا قبله زردشت
بنشين و بر افکن شکم قائم بر پشت
بس کس که ز زردشت بگردید و کنون باز (۱)
ناکام کند روی سوي قبله زردشت
من سرد نیام که مرا ز آتش هجران
آتشکده گشته است دل و دیده چو چرخشت
گر دست بدل برنهم از سوختن دل
انگشت شود بی شک دردست من انگشت
ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه
خواهم که بنفشه چمن از زلف تو بکمشت
آنکسکه ترا کشت و مرا زاد
و آنکس که مرا زاد مرا زاد ترا کشت
در کتاب مخزن الفرائد در معنی کلمه التات که منظور پاره پاره باشد بیت
ذیل بنام عسجدی نوشته شده ولی آقای سعید نفیسی در کتاب شرح حال رودکی
بنام او آورده .

جغد که با باز و کلنگان برد
بشکندش پر وبال و گـردد التات

در فتح سومنات و مدح سلطان محمود گوید

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد
کردار خویش را علم معجزات کرد
بزدود نام کفر جهان را ز لوح دین
شکرو دعای خویشتن از واجبات کرد

(۱) در نسخه اینطور نوشته شده

ناچار کند و بسوی قبله زردشت

بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار

آنار روشن ملکان گذشته را
 شطرنج ملک باخت همی با هزار شاه
 محمود شهریار فلک آنکه ملک را
 شاهها تو از سکندر پیشی بدانجهت
 عین الرضای ایزد جوئی تو در سفر
 تو کارها به نیزه و تیر و کمان کنی
 نزدیک بخردان همرا مشکلات کرد
 هر شاه را بلب دگر شاهمات کرد
 بنیاد بر محامد و بر مکرمات کرد
 کوهر سفر که کرد بدیگر جهات کرد
 باز او سفر بجستن عین الحیات کرد
 او کارها بحیل و کلک و دوات کرد

رباعی

قل از سفینه صائب

صبح است و صبا مشك فشان میگذرد
 بر خیز چه خسی که جهان میگذرد
 صاحب کتاب برهان در لغت (بزنند) که نوعی از سبزه صحرائیست و در آتش
 میکنند بیت ذیل را از عسجدی شاهد آورده :

نه هم قیمت لعل باشد بلور نه هم رنگ گلنار باشد بزند

در شکایت از روزگار گوید

فغان زد دست ستمهای گنبد دوار
 چه اعتبار بر این اختران نامسعود
 جفای چرخ بسی دیده اند اهل هنر
 دلا چو صورت حال زمانه می بینی
 طمع مدار که با تو وفا کند دوران
 کجا شدند حکیمان و کاروان حکیم
 بسازگار قیامت بقوت ایمان
 فغان ز سقلی و علوی و نابت و سیار
 چه اعتماد بر این روزگار ناهموار
 از آن بهره شکایت نمیکنند احرار
 سزد اگر بدر آمی ز پرده پندار
 که با کسی بفسون مهربان نگرود مدار
 که بر لباس بقاشان نه بود ماند و نه تار
 بشوی روی طبیعت بآب استغفار

تقرزل نقل از یادداشت هاء استاد فتح الله دیبالی

باران قطره قطره همی بارم ابرو بار
 هر روز خیره خیره از این چشم سپل بار

زان قطره قطره قطره باران شود خجل
 باری که ذره ذره نماید ، همی نظر
 زان ذره ذره ذره بدل آدمم چو کوه
 دل گشته رخنه رخنه ، شده عقل و دین من
 زان توده توده ، توده بدل بر غم نگار
 دندانش دانه دانه ، در است جانفزا
 لبه اش باره باره عقیق است آبدار
 زان دانه دانه ، دانه درّ یتیم زرد
 زلفینش نافه نافه گشاید نثار مشک
 زان لاله لاله ، لاله خود روی شرمسار
 زان باره باره ، باره یاقوت سرخسار
 رخسار لاله لاله نماید فروغ نار
 زان لاله لاله ، لاله خود روی شرمسار

نفل بهار به در مدح سید ابو نصر

این چکامه شیوا نقل از مجموعه خطی متعاق بدان شمنند محترم آقای اسمعیل
 امیر خیزی تبریزی می باشد

بنو بهار جوان شد جهان پیر ز سر
 خزان جهانرا ارعبد کرده بود کهن
 هوا نشاند ببرك شکوفه در یاقوت
 ز بوی باد بر آورده سبزه مشک نبات
 ز بهرانك زیروزه فرخی است نشان
 نبات سبزه ز پیروزه برفکنند ردا
 اگر ز سندس حله ندید باغ بزیر
 به بین که باغ کنون حله بافد از سندس
 ز بس که بر تن لاله کند زمانه نگار
 ز روی سبزه بر آورد شاخ نرگس سر
 بهار عهد جهان باز تازه کر دز سر
 صبا نشاند بشاخ بنفشه در عنبر
 ز سیل ابر بر آورد لاله در نمر
 ز بهرانك زیجاده روشنی است اثر
 ستاک لاله زیجاده بر نهاد افسر
 اگر ز عبقر کله ندید شاخ ز بر
 به بین که شاخ کنون کله بندد از عبقر
 ز بس که بر سر نرگس کند زمانه صور

(۱) المعجم فی معانی اشعار عجم اینطور نوشته شده

زان خیره خیره ، خیره دل و جان من فیکار

کنار نرگس سبیم و میان نرگس زر
 ز عقد های عقیق و ز دانه های درر
 بنفشه و گل ازنار برده سر در سر
 بگریه چشم زهم باز کرده سنبل تر
 ز بسکه شاخ شجر زر دارد و زیور
 همه مرصع زرند شاخهای شجر
 زلاله گشته سر کوه مشتری پیکر
 میان انجم نریا نکوتر است و قمر
 به پیش در محراب و بدست در مجمر
 مرا ز آذر دل اشک گشته چون آذر
 چرا همیشه به نیل اندر است نیاوفر
 بر از خطر اب لاله شده ز قطره مطار
 ز کف بار خدا ده خدا گرفت خطر
 که ابر جود شکار است و بیر شیرشکر
 هنروری که امین ملل شده بهنر
 کفش بر روز لقا آذر است تبخ شرر
 اگر چه دریا کافی تر از شمر بقدر
 چو کفش آید دریا بود به لرخ شمر
 ز هر چ بر تر دانی بهمت او بر تر
 اگر کند به حجر فر بهتریش نظر
 چو بهرمان بود از فراو هر آنچ حجر
 سوی بصیر نبیند مگر بچشم بعدر
~~که~~ نام او قلم قدرت است در دفتر
 رونده رمعی کورا دوشاخ باشد سر
 میان کفیده تواند همیشه بست کمر

بیاض لاله ز نور و سواد لاله زدور
 دهان گل ز سرشک دو چشم ابر ملا
 شقایق و سمن از مهر کرده روی بروی
 زخنده کام زهم باز کرده لاله سرخ
 ز بسکه تانک گلان در دارد و مرجان
 همه معقد درند تا کهای گلان
 زمبزه گشته تن دهر مشتری کردار
 فراز شاخ نکوتر بود گل و نرگس
 چو راهبان بتعب همه بتان بهار
 مرا ز ناله تن دل شده بگونه نیل
 چرا همیشه باذر دراست آذرگون
 بر از بخوردم گل شده ز تف بخار
 خطر زابر گرفت اینجهان و ابرهمی
 نجیب (سید ابونصر) آن خجسته نژاد
 سخنوری که یمین دول شده بسخن
 دلش بوقت سخا اختراست زر شعاع
 اگر چه گردون عالیتراز زمین بقیاس
 چو و همش آید گردون بود بقدر زمین
 زهرج کافزون خوانی بنعمت او افزون
 اگر کند بکیا ارج مهتریش نگاه
 چو زعفران شود از ارج او هر آنچ گیاه
 بیر ادیب لپوید مگر پهای ادب
 تبارک اله از آن تیره سار خامه او
 پرنده تیری گو را دوسر بود پیکان
 زبان بریده تواند همیشه گفت سخن

چنان صریرش وقت فنا مخالف را
 زفر بار خداد همداست قدرت او
 مسجدی که نظام زمانه گشت بمجد
 چو روز میدان باشد مبارز میدان
 هر آنکجا که بود جفن ملت او شمشیر
 بدان بشر را فخر است بر همه اجناس
 بدانش خواهم گفتن که ای زمین فتوح
 که هست همچو زمینی که چرخ دارد بار
 بدانک در خور جای پدر پسر باشد
 گلی که هیچ نیابد بدی ز باد خزان
 بسی نیاید تا چون پدر بتیغ و قلم
 بخواند آنکه نخوانند هر کس از هر باب
 همیشه تا گذر هفت بر دوازده برج
 پسر همیشه بیایاد با پدر بمراد

چنان صریرش وقت فنا مخالف را
 زفر بار خداد همداست قدرت او
 مسجدی که نظام زمانه گشت بمجد
 چو روز میدان باشد مبارز میدان
 هر آنکجا که بود جفن ملت او شمشیر
 بدان بشر را فخر است بر همه اجناس
 بدانش خواهم گفتن که ای زمین فتوح
 که هست همچو زمینی که چرخ دارد بار
 بدانک در خور جای پدر پسر باشد
 گلی که هیچ نیابد بدی ز باد خزان
 بسی نیاید تا چون پدر بتیغ و قلم
 بخواند آنکه نخوانند هر کس از هر باب
 همیشه تا گذر هفت بر دوازده برج
 پسر همیشه بیایاد با پدر بمراد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

غزل

فغان و ناله در هر کشور افکن
 مسلسل جمده مشکین در سرافکن
 زبسته شوری اندر شکر افکن
 کمند زلف اندر دیگر افکن

مها از روز خوبی شب بر افکن
 هلاک جان هر بیچاره ای را
 ز لب عناب را خون در دل انداز
 چو جان (مسجدی) صید لب شد

در توصیف شراب گوید (نقل از سفینه مرحوم حاج سید نصر الله تقوی)

همچون سمنی بارغوان آبستن
 آبیست با آتش روان آبستن

آن جسم پیاله بین بجان آبستن
 بی بی غلطم پیاله از غایت لطف

بیت زیرین از سفینه صائب نقل شده

گر بدی آنکس که زی توام بفکندی
خویشتن اندر نهادم بی بفلاخن

رباعی (نقل از تذکره دولتشاه سمرقندی)

از شرب مدام و لاف مشرب توبه
در عشق بتان سیم غبغب توبه
دردل هوش شراب و بر لب توبه
زین توبه نا درست یارب توبه

يك تحقيق تاريخي

نوبهار بلخ

از تحقیقاتی که اخیراً در افغانستان بعمل آمده معلوم شده است که آثار آئین بودایی در آن کشور بسیار است. و نوبهار بلخ که برخی مورخین عرب آنرا آنشکده پارسی میدانستند دیر بودایی بوده است زیرا واژه نوبهار پارسی شده «نوهار» است که بمعنی دیر نو می باشد.

خاندان برامکه که در روزگار خلافت هارون الرشید وزارت و مقامات عالیه دیگر داشته اند نام خود را از لقب «برمکه» گرفته اند.

و بوداییان این لقب را بر رئیس دیرشان میدادند. نیشتهای چین تأیید میکند که چنین دیرها در راهی که زوار چینی از کشورهای باختری چین به هندوستان طی میکردند وجود داشته است.

نیشته یکی از سیاحان چین که در اواخر دوره ساسانی بلخ رفته و نوبهار را دیده در دست است.

قدما و مورخین عرب نوبهار را بیت الاصل نامیده اند.

حسن پیرنیا